

مذاکرات هسته‌ای و منازعه ایران و امریکا: کنکاشی در نظریه بلوغ منازعه



* الهه کولایی

** محمد سلطانی نژاد

ekolaee@ut.ac.ir

* استاد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران

** کاندیدای دریافت دکتری مطالعات منطقه‌ای - مطالعات خاورمیانه از دانشگاه تهران

soltaninejad@ut.ac.ir

تاریخ تصویب: ۹۳/۱۰/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۱۶

فصلنامه روابط خارجی، سال ششم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۳، صص ۹۷-۱۲۵.



چکیده

ایران و امریکا برای بیش از سه دهه رابطه‌ای منازعه‌آمیز را تجربه کرده‌اند. هرچند در این مدت، فرصت‌هایی برای حل منازعه میان دو کشور وجود داشته است، اما تمامی ابتکارهای حل منازعه با شکست مواجه شده‌اند. با وجود این، توافق موقت هسته‌ای میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده امریکا (در قالب ایران و ۵+۱) در آذر ۱۳۹۲، بحث‌هایی را پیرامون امکان حل منازعه دو کشور، بار دیگر مطرح ساخته است. مهم‌ترین پرسشی که در این زمینه مطرح می‌شود این است که دلایل حل منازعه هسته‌ای با وجود شکست تمامی ابتکارهای حل منازعه پیشین چیست؟ در پاسخ به این پرسش و با تکیه بر نظریه «بلوغ»، بحث اصلی مقاله حاضر این است که آغاز مذاکرات مستقیم میان ایران و ایالات متحده و رسیدن به توافق هسته‌ای، به دلیل بلوغ منازعه ایران و ایالات متحده در نتیجه «بن‌بست آزار دهنده دوجانبه» ناشی از مسئله هسته‌ای است. مقاله حاضر در کنار آزمون این فرضیه، با بررسی عواملی که مانع حل منازعه دو کشور در شرایط بلوغ می‌شوند، چهار سناریو را نیز در مورد آینده منازعه هسته‌ای و اثر آن بر منازعه کلی ایران و ایالات متحده مطرح می‌کند.

واژه‌های کلیدی: حل منازعه، روابط ایران و امریکا، بلوغ، بن‌بست آزار دهنده دوجانبه، فرصت‌های مشوقه دوجانبه

مقدمه

منارعه جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده امریکا برای بیش از سه دهه به درازا کشیده است. هرچند در این مدت، دو کشور دوره‌هایی از کاهش تنش را تجربه کرده‌اند، اما تنش‌زدایی هیچ‌گاه به از سرگیری روابط نینجامیده است. از سال ۱۳۵۸، سفارتخانه‌های دو طرف بسته بوده و تعاملات دیپلماتیک و رسمی میان آنها متوقف مانده است. موارد معدود همکاری ایران و امریکا -مانند تعاملات در جریان ساقط کردن حکومت طالبان در افغانستان و برقراری نظم و امنیت در عراق- به شکل غیررسمی و محدود به موضوعات و مقاطع زمانی مشخص صورت پذیرفته است. از دید ایران، ایالات متحده قدرتی استکباری است که ملت‌های ستمدیده را مورد استعمار قرار می‌دهد و از دید ایالات متحده، ایران دولتی غیرمسئول است که به قواعد مرسوم بین‌المللی احترام نمی‌گذارد. با این حال، پس از سال‌ها تخاصم، دو دولت جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده امریکا توانستند در آذر ۱۳۹۲ بر سر یکی از جنجالی‌ترین موضوعات سیاست خارجی خود، یعنی مسئله هسته‌ای ایران، به توافق برسند.

این نخستین بار است که ایران و ایالات متحده (در قالب ۱+۵) وارد مذاکرات جدی، بلندمدت و علنی با یکدیگر شده و پیرامون مهم‌ترین مسئله مورد اختلاف خود به توافق دست یافتند. مصالحه هسته‌ای، با اقدامات همکاری‌جویانه پیشین -به عنوان نمونه مذاکرات افغانستان در سال ۲۰۰۱ و عراق در سال ۲۰۰۷- دارای تفاوت‌هایی آشکار است. تعاملات و مذاکرات پیشین توسط مقامات میانی دو کشور صورت پذیرفت، موضوع آنها محدود به تامین برخی منافع مشترک و نه حل اختلافات فی‌مابین بود؛ از لحاظ زمانی به درازا نینجامیده و نهایتاً نیز به توافق



رسمی منجر نشدند. در مورد توافق ژنو، مذاکره میان ایران و ۵+۱، توسط وزرای خارجه (شامل وزرای خارجه ایران و ایالات متحده) صورت پذیرفت، زمینه آن توسط مقام‌های اول اجرایی دو کشور فراهم شد، موضوع مذاکره به صورت مشخص حل یکی از منابع مهم اختلاف (مسئله هسته‌ای) بود و نتیجه نهایی نیز توافقی است که مورد تایید جامعه بین‌المللی قرار دارد. اهمیت این مسئله زمانی بیشتر روشن می‌شود که موفقیت در رسیدن به این توافق را در پس زمینه شک و تردیدها و بدبینی‌هایی تحلیل کنیم که تعامل جدی میان ایران و امریکا را ناممکن جلوه می‌داد. فضای حاکم بر روابط دو کشور - تا پیش از شروع مذاکرات ژنو - با بی‌اعتمادی شناخته می‌شد و از این رو تحلیل‌گران را نسبت به امکان شروع یک ابتکار حل منازعه مشترک میان دو کشور بدبین ساخته بود. مجموعه این مسائل، توافق ژنو را به یک نقطه عطف در تحلیل روابط ایران و امریکا تبدیل کرده است.

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که «با توجه به فراز و نشیب‌های بسیار در منازعه ایران و ایالات متحده، به چه دلایلی دو کشور توانستند در این مقطع خاص زمانی پیرامون یکی از مهم‌ترین منابع منازعه خود (مسئله هسته‌ای) به توافق دست یابند؟» بحث اصلی مقاله حاضر این است که گام‌هایی که در راه حل منازعه هسته‌ای برداشته شده، بیش از هر چیز در نتیجه «بلوغ» منازعه ایران و ایالات متحده است. به این ترتیب در مقاله حاضر، منازعه هسته‌ای نه تنها بخشی از منازعه کلی ایران و ایالات متحده، بلکه نقطه اوج آن در نظر گرفته شده است. تضاد هسته‌ای، منازعه ایران و ایالات متحده را به نقطه بحرانی (سطح بلوغ) نزدیک ساخته و به این ترتیب، شروع مذاکرات جدی میان دو طرف را اجتناب‌ناپذیر کرده است. با ارائه توضیحاتی پیرامون شروع مصالحه هسته‌ای، مقاله پیش‌رو اثرات محتمل حل منازعه هسته‌ای بر روند منازعه ایران و ایالات متحده را مورد بررسی قرار خواهد داد و سناریوهایی را در مورد آینده حل منازعه هسته‌ای و اثر آن بر حل منازعه کلی دو کشور مطرح می‌سازد. به این ترتیب، مقاله حاضر سعی بر آن دارد تا بخشی از خلاءهای پژوهشی موجود در ادبیات روابط ایران و امریکا که دربرگیرنده بحث‌های مرتبط با حل منازعه است را پر کند و از این منظر دارای نوآوری است. علاوه بر این، نویسندگان قالبی جدید را در توصیف مراحل منازعه

ایران و آمریکا به صورت چرخه‌های منازعه ارائه می‌دهند که در درک بهتر فراز و نشیب‌های موجود در گذشته رابطه دو کشور کمک کننده است.

۱. بلوغ و حل منازعه

نظریه بلوغ یکی از نظریه‌های مطرح در ادبیات حل منازعه است که عمدتاً با ویلیام زارتمن^۱ و آثار او پیرامون شرایط لازم برای شروع فرایند حل منازعه شناخته می‌شود. تمرکز نظریه بلوغ بر شرایط حل منازعه، آن را از سایر رویکردهای جایگزین که به دنبال توضیح چرایی آغاز مذاکره با هدف حل منازعه هستند، متمایز می‌سازد. یکی از این رویکردها متعلق به نظریه‌پردازانی است که بر ماهیت پیشنهادات حل منازعه تاکید دارند و شروع مذاکره را منوط به «طرح پیشنهاداتی برای صلح می‌دانند که منافع طرف‌های درگیر در منازعه را تامین کند» (Carlsson, 2006: 13). رویکرد دیگر به شروع فرایند حل منازعه، بر حل مسئله تاکید دارد و بر این باور است که برای حل یک منازعه «ریشه‌های عمیق منازعه باید شناسایی شده و حل شوند» (Gody, 2012: 33). برخی دیگر نیز شروع مذاکرات با هدف حل منازعات بین‌المللی را در نتیجه «تغییر در رهبری» می‌دانند (Ekwuachi-Ford, 2009:107). با وجود این دیدگاه‌های جایگزین، نظریه بلوغ «یکی از اثرگذارترین نظریه‌های انگیزش و حل منازعه است و با تجربیات بسیاری از متخصصان عملی حل منازعه سنخیت دارد» (Coleman, 2008:4). می‌توان گفت در ادبیات حل منازعات بین‌المللی، یکی از پرکاربردترین چهارچوب‌های توضیحی در سنجش امکان موفقیت تلاش‌هایی که برای حل منازعه صورت می‌گیرد، نظریه بلوغ است (Stimec and Poitras, 2010:1) و کسانی که این نظریه را در مورد حل منازعه در زیمبابوه، نامیبیا، آنگولا، اریتره، افریقای جنوبی، فیلیپین، ایران و عراق به کار بسته‌اند، آن را قابل استفاده و مفید یافته‌اند (Zartman,2000:232).

بحث اصلی نظریه بلوغ این است که برای آغاز مذاکرات صادقانه، طرف‌های درگیر در یک منازعه باید به نوعی بن‌بست آزردهنده دوجانبه^۲ رسیده و در عین



حال راهی برای برون‌رفت از آن بن‌بست را پیش‌روی خود ببینند. آنگونه که زارتمن بیان می‌کند: «اگر طرف‌های درگیر در یک منازعه اولاً خود را در یک بن‌بست آزاردهنده دیده و ثانیاً یک راه‌حل مورد مذاکره (راه برون‌رفت) را نیز در دسترس ببینند، آنگاه منازعه برای حل (شروع مذاکره) به مرحله بلوغ خود رسیده است» (Zartman, 2001: 228-229). «مفهوم لحظه بلوغ بر مبنای درک طرف‌های درگیر از بن‌بست آزاردهنده دوجانبه قرار دارد. این بن‌بست آزاردهنده زمانی بیشترین اثرگذاری را خواهد داشت که با احتمال و یا رخ‌دادن عملی یک فاجعه همراه شود. بر این اساس، زمانی که طرف‌های درگیر منازعه همگی خود را در وضعیتی آزاردهنده گرفتار ببینند که امکان پیروزی از راه تشدید درگیری وجود ندارد، به دنبال سیاستی جایگزین و یا راهی برای خروج خواهند رفت» (Zartman, 2001: 8). لوئیس کریزبرگ نیز ایده‌ای مشابه زارتمن را مطرح کرده است: «فروکش کردن منازعه می‌تواند پس از دوره‌های تشدید خصومت رخ دهد که طی آنها خطر شروع جنگ تمام‌عیار و یا تشدید آن، طرف‌های درگیر در منازعه را به صورت جدی تهدید کند» (Kriesberg, 1991:406).

بن‌بست آزاردهنده دوجانبه (مرحله‌ای در منازعه که طرف‌های درگیر نمی‌توانند به هدف‌های خود از راه تشدید منازعه دست یابند و هزینه‌های ماندن در آن مرحله بسیار بالا است) تغییراتی را در نگرش نخبگان سیاسی ایجاد می‌کند و به این ترتیب مذاکره و تغییر در رفتار را ممکن می‌سازد. اما برای اینکه مذاکره به مرحله انعقاد موافقتنامه صلح برسد، فشارهای منفی ناشی از منازعه که موجب آغاز مذاکره شده‌اند، باید توسط مشوق‌های سازنده‌تر و مثبت‌تری تکمیل شوند. این مشوق‌ها می‌توانند عواملی باشند که از دل مذاکره بیرون می‌آیند و اولاً یک راه‌حل جذاب را با خود به همراه دارند، ثانیاً ترس از صلح را به حداقل می‌رسانند و نهایتاً اعتماد میان نخبگان درگیر در منازعه را افزایش می‌دهند. این عوامل در نظریه بلوغ با عنوان فرصت‌های مشوقه دوجانبه^۱ شناخته می‌شوند. در پایان فرایند حل منازعه دیگر مسئله اصلی غلبه بر منازعه نیست بلکه در این مرحله بحث بر سر ممانعت از

1. Mutually Enticing Opportunities

آغاز دوباره منازعه است. چنین صلح پایداری را می‌توان از راه پاداش‌های مکتسبه دو جانبه^۱ به دست آورد. به این ترتیب، اگر طرف‌های درگیر در منازعه در نتیجه مذاکره و توافق‌های ناشی از آن به پاداش‌هایی قانع کننده رسیده باشند، احتمال استفاده از خشونت به عنوان راهی برای رسیدن به اهداف در آینده کاهش خواهد یافت. این وضعیت را می‌توان بازگشت به سیاست عادی نامید (Ohlson, 2008: 144-151).

با وجود اینکه نظریه بلوغ پیرامون دلایل و شرایط شروع فرایند حل منازعه است، اما بحث‌های زارتمن شامل مولفه‌هایی در مورد ادامه ابتکارهای حل منازعه و عوامل تاثیرگذار بر فرایند حل منازعه نیز هست. به این ترتیب، در مطالعه فرایند حل منازعه، سه عامل مقاومت در برابر مصالحه، ایماژهای منفی و ابعاد ایدئولوژیک و هویتی منازعه را باید مدنظر قرارداد. این عوامل همواره برآیند تلاش‌های حل منازعه در شرایط بلوغ اثرگذار هستند. زارتمن این سه عامل را به این ترتیب شرح می‌دهد: «اولین عامل، واکنش طبیعی مقاومت در برابر مصالحه بدون جنگ است. این عامل ناشی از وجود این برداشت است که هنوز راهی برای خروج از بن‌بست از راه تشدید منازعه وجود دارد. دومین عامل، تیره بودن تصویر رقبای درگیر در منازعه است؛ به گونه‌ای که خوش‌بینی‌ها را نسبت به امکان رسیدن به راه‌حل قابل قبول از میان ببرد. در نهایت، سومین عامل، حضور عنصر ایدئولوژی است. در شرایطی که منازعه با عوامل ایدئولوژیک گره خورده باشد، معتقدان واقعی^۲، همواره پرداختن هزینه‌های بیشتر را بدون محاسبه هزینه و فایده توجیه می‌کنند» (Dowty, 2006:3).

۲. سیر تحول

روابط دیپلماتیک ایران و ایالات متحده در سال ۱۸۸۳ و با آغاز به کار نخستین نمایندگی دیپلماتیک آمریکا در ایران شروع شد. برای ایران، انگیزه اصلی از برقراری و گسترش روابط با ایالات متحده، یافتن نیروی سومی بود که بتواند با استفاده از آن

1. Mutually Obtained Rewards

2. True believers

از شدت فشارهای دو قدرت برتر حاضر در عرصه سیاسی ایران یعنی انگلستان و روسیه بکاهد. «ایالات متحده بعنوان یک قدرت رو به ظهور، به چشم نیروی سومی در ایران نگریسته می‌شد که می‌تواند کشور را از سلطه انگلیس و شوروی نجات دهد» (Roshandel, 2011: 122). نتیجه عملی این سیاست، پس از جنگ جهانی دوم و زمانی آشکار شد که ایران توانست از توان نظامی و دیپلماتیک ایالات متحده برای بیرون راندن ارتش سرخ از مرزهای خود استفاده ببرد. به این ترتیب، رابطه‌ای نزدیک میان دو کشور شکل گرفت که با پیوستن ایران به بلوک غرب و ساختارهای امنیت منطقه‌ای مدنظر ایالات متحده در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، تقویت نیز شد.

ربع قرن همکاری میان ایالات متحده و محمدرضا شاه پهلوی، اما در بستر اقتدارگرایی نظام شاهنشاهی ایران رشد کرد و به این ترتیب حجمی از نارضایتی و احساسات منفی مردمی را درون خود پرورش داد. این نارضایتی‌ها و خشم عمومی نهایتاً به صورت گرایش‌های سیاسی ضدامریکایی پس از انقلاب اسلامی ایران خود را نشان داد. اولین عاملی که جامعه ایران را نسبت به ایالات متحده و نیات آن بدبین ساخت، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دخالت مستقیم ایالات متحده در سرنگون ساختن دولت قانونی محمد مصدق بود. «کودتای ۲۸ مرداد را باید نخستین و مهم‌ترین عاملی دانست که ایرانیان را در تضاد با ایالات متحده قرارداد» (Mcdermott, 2011: 11). پس از این دخالت مستقیم علیه اراده مردم ایران، آنچه به بدبینی‌ها نسبت به ایالات متحده در جامعه ایران افزود، روابط نزدیکی بود که این کشور با شاه در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد برقرار ساخت. به این ترتیب، «در حالی که شاه منافع سیاسی و اقتصادی ایالات متحده را در ایران تامین می‌کرد، امریکا نیز به شاه در حفظ حکومت خود یاری می‌رساند» (Fayazmanesh, 2008: 12). فرایند سودبری دوجانبه شاه و ایالات متحده، از روزهای نخست پس از کودتای ۲۸ مرداد آغاز شد و تا انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، به طول انجامید. علاوه بر واردات گسترده تسلیحات نظامی از امریکا، کمک‌های مالی ایالات متحده نوعی از وابستگی ایران به این کشور را در پی داشت که خود بر نارضایتی‌ها از اتحاد ایران و ایالات متحده می‌افزود. به تدریج سه نارضایتی عمده نسبت به کمک‌های مالی امریکا در جامعه ایران شکل گرفت: «نخست اینکه ایالات متحده از کمک‌های خود به عنوان ابزاری

برای کنترل و اعمال نفوذ در سیاست‌گذاری‌های ایران استفاده می‌برد. دومین نارضایتی آن بود که کمک‌های مالی به افزایش فساد در دولت انجامیده و روندی از اختلاف درآمدها را آغاز می‌کند که طی آن نخبگان دولتی به رفاه فراوان رسیده و بر فقر فرودستان جامعه افزوده می‌شود. سومین شکایت از کمک‌های مالی، نسبت به تمرکز آنها بر کمک‌های نظامی مطرح می‌شد. از دید منتقدان، این کمک‌ها بیش از آنکه به توسعه اقتصادی کشور کمک کند، بر تقویت سازمان نظامی متمرکز بودند» (Mcdermott, 2011: 12).

در کنار کودتای ۲۸ مرداد و روابط نزدیک شاه و ایالات متحده، عامل سومی که به تثبیت نگرش‌های منفی نسبت به آمریکا در ایران منجر شد و جامعه ایرانی را نسبت به رابطه وابستگی ایران و آمریکا بیش از پیش متقاعد ساخت، تصویب قانون «وضعیت نیروهای مسلح» توسط مجلس شورای ملی در سال ۱۳۴۳ بود. به موجب این قانون، اتباع ایالات متحده از تعقیب قضایی در ایران معاف می‌شدند و نظام قضایی ایران قادر به دادرسی پیرامون جرایم صورت‌گرفته توسط آنها نبود. این قانون که به قانون کاپیتالاسیون معروف شد، نارضایتی گسترده‌ای را در جامعه ایران ایجاد کرد و «اعتراض تمامی ایرانیان را بدون توجه به وابستگی سیاسی آنها در پی داشت» (Mcdermott, 2011: 24).

تمامی این عوامل در نهایت منجر به تغییر ماهیت روابط ایران و ایالات متحده از همکاری به منازعه پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ شد. از آن زمان مناسبات ایران و ایالات متحده دو چرخه جنگ سرد و تنش‌زدایی را طی کرده است. هرچند به استثناء برخی موارد جزئی، دو طرف از رویارویی نظامی پرهیز کرده‌اند، اما روابط رسمی میان دو دولت از زمان قطع مناسبات در سال ۱۳۵۸، هیچ‌گاه احیا نشده و مناسبات عادی میان آنها برقرار نبوده است. در مجموع، منازعه ایران و ایالات متحده دو دوره تشدید و در پی آن کاهش خصومت را تجربه کرده است که به لحاظ طبقه‌بندی می‌توان از آن به دو چرخه جنگ سرد و تنش‌زدایی تعبیر کرد. این چرخه‌ها به دوره‌های تنش‌زدایی و جنگ سرد میان ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی شباهت دارند. هر دو دوره جنگ سرد، سطوح مشخصی از تشدید و پس از آن فروکش کردن منازعه را تجربه کرده‌اند و در مجموع یک الگوی

کلاسیک چرخه منازعه را شکل می‌دهند. همان‌گونه که شوانستورم و ویسمن بحث کرده‌اند: «منازعات را می‌توان با توجه به سطوح تکرارشونده شدت آنها، به صورت یک چرخه توصیف کرد. به این ترتیب که روابط کشورها از ثبات و صلح به بحران و جنگ و پس از آن مجدداً به ثبات و صلح تغییر می‌کند» (Swanström and Weissmann, 2005: 10).

«جنگ سرد قدیم» بین ایران و ایالات متحده با انقلاب اسلامی ایران آغاز شد. در این مقطع، نارضایتی‌ها از ماهیت روابط رژیم شاه با آمریکا در ایران صورت علنی به خود گرفت. در ایالات متحده نیز بدبینی نسبت به حکومت جدید ایران که این کشور را از یک متحد منطقه‌ای محروم ساخته بود، زمینه را برای تنش در روابط مهیا کرد. آن‌گونه که پیلاز بحث می‌کند: «دیدگاه ایالات متحده نسبت به جمهوری اسلامی ایران از ابتدا منفی بود. دلیل عمده آن نیز نگاه‌های انتقادی امام خمینی و پیروان او نسبت به ایالات متحده و همچنین عمل آنها در سرنگون ساختن یکی از مهم‌ترین متحدان واشنگتن بود» (Pillar, 2013: 219). بحران در روابط، با تسخیر سفارت آمریکا در تهران آغاز شد. پس از آن، جیمی کارتر رئیس‌جمهور آمریکا دستور قطع روابط دیپلماتیک با ایران را صادر کرد و بنابر دستور وی، تمامی دارایی‌های دولتی ایران در ایالات متحده توقیف شد (Aghazadeh, 2013: 140). این دستور، آغازی برای تحمیل نظامی از تحریم‌ها بود که صادرات ایران به آمریکا و همچنین صنعت نفت را نشانه گرفت. «با شروع جنگ ایران و عراق، ایالات متحده مجموعه‌ای از اقدامات را با هدف ممانعت از پیروزی ایران در جنگ به اجرا گذاشت» (Fayazmanesh, 2003: 226) که نتیجه آن بحرانی‌تر شدن مناسبات دو کشور بود. در مراحل پایانی جنگ نیز اقدامات حمایتی آمریکا از عراق با برافراشتن پرچم ایالات متحده بر فراز نفتکش‌های متحدان عراق و نیز حمله به هواپیمای مسافربری ایران شکلی علنی‌تر به خود گرفت. سیاست مهار ایران، در دوران پس از جنگ، در قالب سیاست مهار دوجانبه پیگیری شد. این سیاست بر مبنای حفظ موازنه ضعف میان ایران و عراق و با هدف جلوگیری از رسیدن این دو کشور به موقعیت برتر منطقه‌ای طراحی شده و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به اجرا گذاشته شد.

با پایان جنگ ایران و عراق، از شدت منازعه ایران و ایالات متحده نیز کاسته

شد و زمینه برای آغاز دوران «تنش‌زدایی قدیم» فراهم شد. لزوم بازسازی ویرانی‌های جنگ، ایران را به سمت عمل‌گرایی در سیاست خارجی برد و در نتیجه سیاست تنش‌زدایی با غرب در قالب گفت‌وگوهای انتقادی میان ایران و اتحادیه اروپایی پی‌گرفته شد. آنچه فضا را برای کاهش تنش میان ایران و ایالات متحده فراهم کرد، تغییرات در سیاست داخلی ایران متأثر از قدرت گرفتن جریان اصلاحات بود. برای نخستین بار پس از انقلاب اسلامی، رئیس‌جمهور دولت اصلاحات آمادگی ایران برای گسترش پیوندهای فرهنگی و دانشگاهی با آمریکا را اعلام کرد. در مصاحبه با شبکه سی‌ان‌ان، سید محمد خاتمی اعلام کرد: «در حال حاضر، پیشنهاد من این است که مبادلات در سطح اساتید، نویسندگان، دانشگاهیان، هنرمندان و نیز ارتباطات گردشگری گسترش یابد. این نشان از آن خواهد داشت که هیچ خصومتی میان مردم دو کشور وجود ندارد» (CNN, 1998). ایالات متحده این تغییر در زبان دیپلماتیک ایران را، هرچند با تاخیر، در قالب سخنرانی ۱۸ ژوئن ۱۹۹۸ مادلین آلبرایت، وزیر امور خارجه این کشور در اجلاس جامعه آسیا پاسخ داد. در این سخنرانی، آلبرایت لحن تند آمریکا را نسبت به ایران تغییر داد و از ایران خواست تا برای ترسیم نقشه راهی که به عادی شدن مناسبات دو کشور بیانجامد به ایالات متحده بپیوندد (U.S. Department Of State, 1998). در ۱۷ مارس ۲۰۰۰، آلبرایت بار دیگر به موضوع روابط ایران و ایالات متحده پرداخت. وزیر امور خارجه آمریکا در سخنرانی خود در شورای ایران - آمریکا، با به حق دانستن رنجش ایرانیان از آمریکا، به خطاهای کشور خود در ارتباط با ایران اشاره کرد (U.S. Department of State, 2000). هرچند این نرزش در گفتار مقامات دو کشور، نتایج عملی در راستای از سرگیری روابط در پی نداشت، اما تنش‌زدایی همچنان ادامه یافت و با همکاری ایران و ایالات متحده در جریان سرنگون ساختن رژیم طالبان در افغانستان به اوج خود رسید.

منازعه ایران و آمریکا بار دیگر و این بار به سمت «جنگ سرد جدید» در زمانی تشدید شد که جرج بوش، رئیس‌جمهور آمریکا ایران را در محور شرارت^۱



قرارداد. با وجود اینکه نوع کنشگری ایران در جریان حمله امریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱، تامین اهداف ایالات متحده در سرنگون ساختن رژیم طالبان را تسهیل کرده بود، اما تیم جدید سیاست خارجی ایالات متحده همکاری با ایران را از مسائل مرتبط با افغانستان فراتر نبرد و حتی گفت‌وگو با ایران بر سر مسئله هسته‌ای را نیز رد کرد. کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه ایالات متحده در پاسخ به تقاضاهایی که در امریکا نسبت به همکاری با ایران مطرح می‌شد، اعلام کرد: «مسئله گفت‌وگو با ایران نیست، مسئله این است که ایرانی‌ها از همکاری چه امتیازاتی را دنبال می‌کنند. آیا آنها به دنبال چانه‌زنی‌ای بزرگ هستند که طی آن ایران به عنوان یک قدرت منطقه‌ای به رسمیت شناخته شود، بدون آنکه سیاست‌های خود که برهم‌زننده ثبات منطقه هستند را کنار بگذارد؟» (Sadat and Hughes, 2010: 36). به این ترتیب سیاست رویارویی طلبانه نومحافظه‌کاران امریکا به تشدید تنش میان ایران و ایالات متحده منجر شد. در همین حال، انتقال قدرت اجرایی به جناح اصول‌گرا در ایران که سیاست خارجی تعامل‌گرا و مبتنی بر تنش‌زدایی اصلاحات را با سیاست خارجی استکبارستیزی جایگزین ساخت، فضایی مشابه امریکا را در ایران پیرامون مقوله همکاری ایران و امریکا حاکم ساخت.

با روی کار آمدن باراک اوباما در سال ۲۰۰۹، چرخه منازعه بار دیگر به سمت کاهش شدت و این بار «تنش‌زدایی جدید» حرکت کرد. پس از دوره‌ای از تهدید و ارباب توسط نومحافظه‌کاران، باراک اوباما زبان ایالات متحده در خطاب قرارداد ایران را تغییر داد و از حق ایران برای توسعه برنامه هسته‌ای مسالمت‌آمیز - هرچند به صورت مشروط - سخن به میان آورد (Labott, 2009). باراک اوباما همچنین تلاش کرد از راه نامه‌نگاری به مقامات عالی‌رتبه و نیز پیام ویدئویی به مردم ایران به مناسبت سال نو، زمینه را برای تعامل با ایران فراهم کند. این سیاست تعامل بخشی از استراتژی کلان‌تر هویج و چماق امریکایی بود که به موازات دعوت به تعامل، ابزار فشار و تحریم ایالات متحده را نیز به قوت خود باقی گذاشته و حتی به شکل بی‌سابقه‌ای تقویت می‌کرد. قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت سازمان ملل که در ژوئن ۲۰۱۰ به تصویب رسید، فشار تحریم‌های بین‌المللی به ایران را به شدت افزایش داد و ایالات متحده سعی کرد نوعی اجماع بین‌المللی را علیه برنامه هسته‌ای ایران شکل

دهد. در این بین، انتخاب حسن روحانی به عنوان رئیس جمهور ایران در خرداد ۱۳۹۲، فضای سیاسی ایران را نیز برای تعامل با ایالات متحده در راستای حل مسئله هسته‌ای مساعد کرد. در تماس تلفنی که برای نخستین بار میان مقام‌های اول اجرایی جمهوری اسلامی ایران و آمریکا در شهریور ۱۳۹۲ و در حاشیه اجلاس سران کشورها در مجمع عمومی سازمان ملل صورت پذیرفت، روحانی و اوباما بر امکان‌پذیر بودن حل مسئله هسته‌ای به صورت مسالمت‌آمیز و به گونه‌ای که منافع هر دو طرف تامین شود، تاکید کردند. دو ماه پس از این تماس تلفنی، وزرای خارجه ایران و ایالات متحده (زیر چتر مذاکرات ۵+۱) برای حل و فصل مسئله هسته‌ای ایران در ژنو به توافق دست یافتند.

۳. بن‌بست آزاردهنده و فرصت‌های مشوقه دوجانبه

مذاکرات هسته‌ای ایران و ایالات متحده در قالب ۵+۱ که در سطوح وزرای امور خارجه صورت پذیرفته و با موفقیت در نیل به توافق نیز همراه بوده‌اند، بحث منازعه ایران و ایالات متحده و امکان حل آن را مطرح ساخته‌اند. تنها چند روز پس از انعقاد توافق ژنو، رئیس جمهوری ایران حسن روحانی، در پاسخ به پرسشی در مورد امکان از سرگیری روابط بین ایران و ایالات متحده در آینده اظهار کرد: «هیچ دشمنی‌ای برای همیشه نیست. همان‌گونه که هیچ دوستی‌ای همیشگی نیست؛ از این رو باید دشمنی‌ها را به دوستی تغییر داد» (Aljazeera, 2014). رئیس جمهور ایالات متحده نیز در پاسخ به پرسش مشابه، از امکان گشودن روزه‌ای برای بهبود مناسبات با ایران سخن گفت و آن را پیش از هر چیز منوط به حل مسئله هسته‌ای ساخت (Rothman, 2014).

آغاز بحث بر سر امکان پایان دادن به منازعه دوجانبه را می‌توان در نتیجه بلوغ منازعه ایران و ایالات متحده دانست. به این ترتیب، انجام مذاکرات میان دو طرف در این سطح و با این جدیت، نتیجه بن‌بست آزاردهنده دوجانبه هسته‌ای است که چشم‌اندازهایی تیره را پیش‌روی دو کشور در نیل به اهداف خود قرار داده و تغییر در استراتژی‌ها را اجتناب‌ناپذیر ساخته است. به عبارت دیگر، با خنثی شدن استراتژی‌های هر کدام از این بازیگران در پیشبرد یک جانبه اهداف خود با

هزینه‌های قابل قبول، راه بر روی یافتن گزینه‌ای میانه باز شده است. «از یک‌سو، ایران به این برداشت رسیده است که تحریم‌های گسترده نه تنها خسارت‌هایی جدی به اقتصاد آن وارد می‌کند، بلکه پیشبرد برنامه هسته‌ای را نیز با دشواری‌های زیادی مواجه می‌سازد. از سوی دیگر، ایالات متحده نیز به این جمع‌بندی رسیده است که زور و فشار برنامه هسته‌ای ایران را متوقف نمی‌سازد» (Ivanov, 2014: 10-11).

در مورد ایران، بن‌بست آزاردهنده بیش از هر چیز به فشارهای اقتصادی و محدودیت‌هایی مربوط می‌شود که نظام تحریم‌های هسته‌ای به منابع مالی کشور تحمیل کردند. فشار تحریم‌ها، اراده لازم را برای تغییر نگرش ایران به سمت یافتن گزینه‌ای قابل قبول برای هر دو بازیگر ایران و امریکا فراهم کرد. به عبارت دیگر، چشم‌اندازهای تیره‌ای که در نتیجه تحریم‌ها پیش‌روی اقتصاد کشور قرار گرفت، انگیزه لازم را برای تغییر در مسیر رسیدن به اهداف هسته‌ای ایجاد کرد. «تحریم‌ها، نوعی واکنش در میان نخبگان سیاسی ایران برانگیخت و با انتخاب حسن روحانی به عنوان رئیس‌جمهور، تلاش دیپلماتیک برای حل مسئله هسته‌ای جان تازه‌ای گرفت» (Maloney, 2014). به این ترتیب، «با آنکه اهداف سیاسی ایران بدون تغییر ماند، اما تحریم‌ها ایران را به اتخاذ استراتژی‌هایی همکاری‌جویانه ترغیب کرد» (Macaluso, 2014: 2).

در ارتباط با اثرگذاری تحریم‌ها، باید به این نکته توجه کرد که تحریم‌های هسته‌ای به لحاظ شدت، دامنه و شمول با تحریم‌های سنتی دارای تفاوت‌هایی مهم هستند. تحریم‌های سنتی علیه ایران که از ابتدای انقلاب اسلامی تا سال ۱۳۸۵ اعمال شده‌اند، اغلب حالت یک‌جانبه داشته و بازیگران مهم بین‌المللی در بسیاری موارد برخلاف قوانین تحریم ایالات متحده، وارد مبادلات اقتصادی و تجاری گسترده با ایران می‌شدند. «این تحریم‌ها در تغییر رفتار ایران موثر نبوده‌اند. دلایل اصلی این وضعیت نیز نبود تناسب میان اهداف و ابزارها، مشروع نبودن تحریم‌ها، توانایی ایران در جبران محدودیت‌های تحریمی با فروش بیشتر نفت و فشار محدودی بوده است که توانسته‌اند بر مردم ایران وارد کنند» (Aghazadeh, 2013: 142). اما تحریم‌های هسته‌ای که از سال ۱۳۸۵ به بعد و در چندین مرحله بر ضد ایران اعمال شد، برخلاف تحریم‌های سنتی، از حمایت بسیاری از اعضای جامعه

بین‌المللی از جمله اتحادیه اروپایی برخوردار بود و به این ترتیب فشار زیادی را به اقتصاد ایران وارد آورد.

«از سال ۲۰۰۶، صادرات نفت خام و محصولات نفتی که مهم‌ترین منابع درآمدی ایران هستند، کاهش چشمگیر یافت. در اثر تحریم‌ها، تولید نفت از زمان جنگ ایران و عراق به پایین‌ترین سطح خود در سال ۲۰۱۳ رسید. اثرات تحریم‌ها بر صادرات نفت و اقتصاد ایران جدی است؛ چرا که نفت خام ۸۰ درصد صادرات ایران را در برمی‌گیرد» (Country Risk Analysis, 2013). «بررسی آمار بانک مرکزی نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر به دلیل افزایش تحریم‌ها، از میزان تولید و صادرات نفت ایران کاسته شده است. میزان تولید روزانه نفت در سال ۱۳۹۲ معادل ۳/۵ میلیون بشکه در روز بود که از این میزان حدود ۱/۷ میلیون بشکه نفت و مشتقات آن صادر شده و کم‌ترین سطح در ۴ سال قبل از آن بوده است» (دنیای اقتصاد، ۱۳۹۳). تحریم‌ها همچنین تعاملات میان بانک‌های ایران و نظام مالی جهانی را مختل کرد. در نتیجه، ایران مجبور شد تا حدی به مبادله کالا به کالا روی بیاورد و در ازای فروش نفت، مواد خام و کالاهای مصرفی از کشورهای خریدار وارد کند (Country Risk Analysis, 2013).

بن‌بست آزردهنده در مورد ایران، زمانی بیشتر قابل درک است که در کنار فشار تحریم‌ها، دشواری‌های موازنه‌سازی و یارگیری در برابر ایالات متحده را نیز در نظر آوریم. هرچند ایران در گذشته و به کرات توانسته بود سیاست‌های خصمانه ایالات متحده را با استفاده از توان سایر قدرت‌های بزرگ جهانی از جمله روسیه، چین و اتحادیه اروپایی خنثی ساخته و یا اثر آنها را به حداقل برساند، اما در رویارویی هسته‌ای، سیاست موازنه‌سازی ایران با چالش مواجه شد. به این ترتیب «اتحادیه اروپایی، چین، ژاپن، هند، امارات متحده عربی و کره جنوبی که تا سال ۱۳۹۰، مهم‌ترین شرکای تجاری ایران بودند، به تدریج در اعمال تحریم‌های تجاری و اقتصادی با آمریکا همکاری کردند» (Kozhnov, 2011: 149). حتی اتحادیه اروپایی که پیشتر با تحریم‌های یک‌جانبه ایالات متحده مخالف بود و در موارد بسیار، علی‌رغم اعتراض آمریکا، وارد تعاملات تجاری و مالی گسترده با ایران می‌شد، با دولت اوباما در وضع تحریم‌های بیشتر همکاری کرد. «برخلاف مقاومت‌هایی که

اتحادیه اروپایی در برابر تحریم ایران در دهه ۱۹۹۰ از خود نشان می‌داد، در سال ۲۰۱۰، این اتحادیه نه تنها تحریم‌های بین‌المللی در مورد ایران را به اجرا گذاشت بلکه خود نیز ابتکار عمل را در وضع تحریم‌های بیشتر علیه ایران در دست گرفت» (Farra, 2011: 2371).

قدرت‌های شرقی یعنی روسیه و چین نیز که ایران در گذشته توانسته بود از رقابت‌های استراتژیک آنها با غرب در راستای خنثی کردن فشارهای ایالات متحده بهره بگیرد، در منازعه هسته‌ای با ایالات متحده در صدور قطعنامه و اعمال تحریم علیه ایران همکاری کردند. «رهبران روسیه و ایالات متحده درک‌های متفاوتی از برنامه هسته‌ای ایران داشته و دارند و علاوه بر این، روسیه در گذشته از برنامه اتمی ایران نه تنها به دلایل اقتصادی بلکه در قالب برنامه‌های ژئوپلیتیک خود حمایت کرده بود» (Cohen, 2010). چین نیز همانند روسیه درک تهدیدآمیز از برنامه هسته‌ای ایران نداشت و از دید نخبگان چینی، مسئله هسته‌ای ایران در قالب رقابت‌های ژئوپلیتیک ایران و ایالات متحده تعریف می‌شد تا یک تهدید واقعی. اما در منازعه هسته‌ای و از سال ۲۰۰۶ به بعد، این دو کشور علی‌رغم تفاوت دیدگاه‌ها با امریکا- مقاومت چندانی در برابر فشارهای این کشور به ایران از خود نشان نداده و حاضر به وتو کردن قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران نشدند.

«روسیه در سال ۲۰۰۶ از قطعنامه شورای امنیت که صادرات قطعات و فناوری‌های مرتبط با غنی‌سازی اورانیوم به ایران را تحریم می‌کرد، حمایت کرد» (Shlapentokh, 2011: 201). «در نوامبر ۲۰۰۹، شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قطعنامه‌ای را علیه ایران صادر کرد. این قطعنامه ساخت تجهیزات غنی‌سازی اورانیوم در نزدیکی قم را محکوم کرده و از ایران می‌خواست تا با ۱+۵ همکاری کند. روسیه و چین از این قطعنامه حمایت کردند» (Katzman, 2010: 66). «در فوریه ۲۰۰۶، چین در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی از گزارش دادن مسئله هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل حمایت کرد. این کشور همچنین نه تنها از بیانیه شورای امنیت سازمان ملل که خواستار تعلیق فراوری اورانیوم و پلوتونیوم توسط ایران بود حمایت کرد، بلکه در فاصله زمانی ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ چهار بار به قطعنامه‌های دیگری که علیه برنامه هسته‌ای ایران صادر شده و تحریم‌هایی را علیه

آن وضع می‌کردند، رأی مثبت داد» (Garver, 2013: 80).

در طرف دیگر منازعه، ایالات متحده بن‌بست آزاردهنده را حتی پیش از ایران درک کرده بود. فشارهای اقتصادی، چشم‌انداز روشنی را در مورد توقف برنامه هسته‌ای ایران پیش‌روی سیاستمداران امریکایی قرار نمی‌داد. در واقع، «پیش از توافق هسته‌ای، این واقعیت تا حد زیادی مورد پذیرش قرار گرفته بود که تحریم‌ها در رسیدن به هدف خود که همان مجبور ساختن ایران به توقف برنامه غنی‌سازی است، ناکام مانده‌اند» (Katzman, 2014: 49). «کوتاه نیامدن ایران در برابر فشار تحریم‌ها در مدت زمانی بیش از سی سال، مجامع دانشگاهی و تحلیلگران را به این نتیجه رسانده بود که رژیم تحریم‌ها علیه ایران به کلی شکست خورده است» (Macaluso, 2014: 14). تنها پس از تغییر استراتژی ایران در سال ۱۳۹۲ بود که برداشت‌ها نسبت به اثرگذاری تحریم‌ها اندکی تغییر کرد و این نیز تنها زمانی رخ داد که ایالات متحده شیوه تعامل خود با ایران را تغییر داده و حاضر به شناسایی حقوق و منافع ایران شد. از این رو، پیش از توافق ژنو، برای ایالات متحده روشن شده بود که نتیجه خالص سیاست تحریم، افزایش تعداد سانتریفیوژهای ایران بوده است. محمد جواد ظریف، وزیر خارجه ایران این واقعیت را به این صورت بیان کرده است: «اگر تحریم‌ها اثرگذار بودند، ایران نمی‌بایست به جای ۲۰۰ سانتریفیوژ که در زمان شروع تحریم‌ها در اختیار داشت، امروز به ۱۹۰۰۰ سانتریفیوژ دست پیدا کرده باشد» (Radio Free Europe, 2014).

اما بن‌بست آزاردهنده برای ایالات متحده تنها به شکست در نیل به نتیجه دلخواه از سیاست تحریم هسته‌ای ایران محدود نمی‌شود؛ بلکه در این میان باید به نقش ناکامی سیاست‌های کلان‌تر امریکا در منزوی ساختن و مهار ایران نیز اشاره داشت. از ابتدای انقلاب اسلامی، ایالات متحده همواره به دنبال محدود کردن و مهار ایران در محیط پیرامونی خود بوده است. «همانند آنچه امریکا در قبال شوروی انجام داد، واشنگتن سعی بر آن داشت تا نفوذ ایران در خلیج فارس و خاورمیانه را از راه اعمال قدرت خود در عین فشار بر ایران و همچنین ایجاد ائتلاف گسترده علیه تهران مهار و محدود کند» (Nasr and Takeyh, 2008). اما از سال ۲۰۰۰ به بعد، ایالات متحده مجبور شد در بحرانی‌ترین حوزه‌های سیاست خارجی خود در

افغانستان و عراق، سیاست مهار را کنار گذاشته و با ایران وارد مذاکره و حتی همکاری شود (Friedman and Bhalla, 2010؛ Rubin, 2008؛ Sadat and Hughes, 2010). همین ناکامی استراتژی‌های کلان ایالات متحده بود که در نهایت و با شکست سیاست تحریم هسته‌ای، به تغییر در خط مشی امریکا در برخورد با ایران انجامید. به عبارت دیگر، تغییر رفتار منازعه‌آمیز ایالات متحده را باید در بستر شکست سیاست کلان منزوی ساختن و مهار ایران درک کرد.

بن‌بست آزاردهنده دوجانبه که ایران و ایالات متحده را به سمت مذاکرات مستقیم و جدی با هدف حل و فصل مسئله هسته‌ای هدایت کرد، برای آنکه به توافق منجر شود، نیازمند راه برون‌رفت و یا همان فرصت مشوقه دوجانبه نیز بود. این فرصت مشوقه دوجانبه را فرمول قابل قبول دوجانبه‌ای فراهم آورد که به مناقشه بر سر برنامه هسته‌ای ایران (هرچند به صورت موقت) پایان داد. پس از ده سال مناقشه، ایران و ایالات متحده در نهایت توانستند در قالب برنامه اقدام مشترک^۱ که در آذر ۱۳۹۲ به امضا رسید، به فرمولی برسند که خواسته‌ها و منافع هر دو طرف درگیر در منازعه را برآورده سازد.

برای ایالات متحده، هدف از مذاکرات، رسیدن به توافقی بود که تا رسیدن به راه‌حل جامع و نهایی، از توسعه برنامه هسته‌ای ایران جلوگیری کند. این هدف، با امضای برنامه اقدام مشترک محقق شد و همان‌گونه که وزارت امور خارجه امریکا (۲۰۱۴) بیان کرده است: «این موافقتنامه اولین محدودیت‌های معنادار را در مدت زمان قریب به یک دهه بر برنامه هسته‌ای ایران اعمال کرد». علاوه بر این، دسترسی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به تاسیسات هسته‌ای ایران نیز براساس برنامه اقدام مشترک تسهیل شد (Joint Plan of Action, 2014). برای ایران نیز فرمولی که برنامه اقدام مشترک پیش‌رو گذاشت قابل قبول بود و منافع آن را تامین می‌ساخت. به این ترتیب، دو خواسته و منفعت اصلی ایران در مذاکرات هسته‌ای که یکی به رسمیت شناختن حقوق هسته‌ای ایران و دیگری برداشتن تحریم‌ها است، در توافق هسته‌ای موقت برآورده شدند. همان‌گونه که در متن توافقنامه قید شده است: «راه‌حل (مسئله

1. Joint Plan of Action

هسته‌ای) به ایران اجازه خواهد داد تا از حق خود در استفاده صلح‌آمیز از انرژی هسته‌ای بهره‌مند شود... و منجر به برداشته شدن کامل همه تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل و نیز تحریم‌های چندجانبه و یک‌جانبه‌ای خواهد شد که بر برنامه هسته‌ای ایران وضع شده بود» (Joint Plan of Action, 2014).

۴. چشم‌اندازهای حل منازعه

در حالی که گام‌های نخستین در حل منازعه هسته‌ای برداشته شده و توافق موقت هسته‌ای به دست آمده است، مهم‌ترین مسائل مطرح از این پس، آینده حل منازعه هسته‌ای و اثر آن بر منازعه کلی ایران و ایالات متحده است. برای پرداختن به این مسائل باید به شرایطی که زارتمن در مورد عوامل موثر بر فرایند حل منازعه در شرایط بلوغ ذکر کرده است مراجعه کرد. همان‌گونه که پیشتر ذکر شد، سه عامل مقاومت در برابر مصالحه، ایماژهای منفی و موانع ایدئولوژیک و هویتی می‌توانند برآیند تلاش‌های حل منازعه را در شرایطی که منازعه به بلوغ رسیده است، تعیین کنند.

در فرایند حل منازعه ایران و ایالات متحده، عامل مقاومت در برابر مصالحه در هر دو طرف منازعه بسیار قدرتمند است. در مورد ایران، مقاومت در برابر مصالحه هسته‌ای در قالب «فراگفتمان استقلال» قابل مطالعه است که موقعیت غالب را در سیاست خارجی ایران از ابتدای انقلاب اسلامی پیدا کرده است. دو تفسیر متفاوت از گفتمان استقلال وجود دارد که بر مبنای آنها دو خرده گفتمان استقلال حداکثری و ملایم در سیاست خارجی ایران شکل گرفته است. گفتمان استقلال حداکثری، کم‌تر تعامل‌گرا و استقلال ملایم تعاملی‌تر است (Moshirzadeh, 2007). تا جایی که به حل منازعه هسته‌ای و اثر آن بر پوشش‌های منازعه کلی ایران و امریکا مربوط است، آینده، به غلبه هر کدام از این دو خرده گفتمان بر سیاست خارجی ایران بستگی دارد. در حالی که مشی دولت روحانی در سیاست خارجی تعاملی است، موفقیت دولت در دست‌یابی به یک توافق هسته‌ای جامع که براساس آن حقوق هسته‌ای ایران به رسمیت شناخته شده و تحریم‌ها برداشته شوند، می‌تواند موقعیت برتر گفتمان تعاملی را در سیاست خارجی ایران تضمین کرده و به این ترتیب،



مقاومت‌ها را در برابر حرکت تدریجی به سمت حل اختلافات با ایالات متحده کاهش دهد؛ در غیر این صورت و در حالتی که سیاست تعامل روحانی در رسیدن به یک توافق هسته‌ای قابل قبول با شکست مواجه شود، نتیجه، تضعیف خرده‌گفتمان استقلال‌تعاملی و فراهم شدن زمینه‌ها برای بازگشت خرده‌گفتمان استقلال‌حداکثری به موقعیت غالب خواهد بود. به صورت مشابه، در ایالات متحده نیز مقاومت در برابر مصالحه ناشی از دیدگاه محافظه‌کارانی است که بر ادامه فشار تحریم‌ها بر ایران تا رها کردن کامل برنامه غنی‌سازی اش تاکید دارند. از دید محافظه‌کاران، گرایش ایران به حل و فصل مسئله هسته‌ای، نتیجه مستقیم سیاست تحریم است و از این رو تشدید تحریم‌ها در نهایت ایران را به رها کردن برنامه هسته‌ای خود وادار خواهد کرد.

ایماژهای منفی به عنوان دومین عاملی که حل منازعه ایران و ایالات متحده را با مانع مواجه می‌سازد، نتیجه انباشت تجربیات تلخ و هزینه‌هایی است که در نتیجه منازعه به دو طرف تحمیل شده است. در حالی که ایالات متحده به دلیل بهره‌مندی بیشتر از عناصر قدرت، ابتکار عمل را در محدودسازی ایران در دست داشته است، اثرگذاری عامل هزینه‌های منازعه در ایجاد ایماژهای منفی برای ایران بیش از ایالات متحده بوده است. عامل دیگر که شاید به یک اندازه در ایجاد تصاویر تیره از طرف مقابل برای ایران و ایالات متحده اثرگذار بوده است، سیاست دیوسازی^۱ است که در سی و پنج سال گذشته و با هدف اعتبارزدایی از هر کدام از رقبای گذشته شده است (Beeman, 2005; Behraves, 2011). در ایالات متحده، همواره سعی شده است ایران به عنوان دولتی غیرمعقول و غیرقابل پیش‌بینی معرفی شود. این سیاست ریشه در آنچه دارد که پیلار نقش «عامل شر» در سیاست خارجی امریکا می‌خوانند: «ایالات متحده همواره نیازمند یک نیروی شر خارجی است. جلب حمایت مردمی برای جنگ‌های پرهزینه آسان‌تر خواهد بود اگر دشمن به صورت یک شیطان معرفی شود. در ارتباط با اینکه چه کسی نقش این شیطان را برعهده بگیرد، اکنون صدام حسین از میان رفته است. القاعده نیز در یک دهه گذشته به عنوان دشمن

1. Demonization

دائمی معرفی شده است، اما مسئله این است که یک گروه تروریستی هرگز نمی‌تواند نقش یک دولت را ایفا کند. به این ترتیب بهترین گزینه برای معرفی به عنوان یک شیطان، ایران است» (Pillar, 2013: 218). در طرف دیگر منازعه نیز، سیاست‌های خصمانه ایالات متحده در قالب تحریم‌ها و فشار برای منزوی ساختن ایران، در کنار سابقه تاریخی منفی این کشور در دوران پیش از انقلاب، تصویری از امریکا به عنوان یک شیطان بزرگ را در اذهان ایرانیان شکل داده‌است. این ایماژهای منفی دوجانبه، موانع روانشناختی عمده در برابر تلاش برای حل تدریجی منازعه ایران و ایالات متحده پس از حل و فصل مسئله هسته‌ای خواهند بود.

علاوه بر مقاومت و ایماژهای منفی، از نقش عوامل ایدئولوژیک و هویتی در کاستن از اثرات بلوغ نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. این واقعیت که منازعه ایران و ایالات متحده در کنار عوامل مادی دارای عناصر ایده‌ای و هویتی نیز هست، چشم‌اندازهای حل منازعه دو کشور در شرایط بلوغ را مبهم می‌سازد. اهمیت ابعاد ایده‌ای در فرایند حل منازعه به اندازه‌ای است که راسمن و اولسون، پرداختن به آنها را مقدم بر حل ریشه‌های مادی منازعه دانسته‌اند (Rothman and Olson, 2001: 291). این در حالی است که تا به حال هیچ تلاش نظام‌مندی برای پرداختن به پویای‌های روانشناختی و فرهنگی منازعه ایران و امریکا صورت نگرفته است. هم ایران و هم ایالات متحده، جدا از برخی اظهار تمایل‌های شفاهی، از حل و فصل اختلافات بر سر مسئله هسته‌ای فراتر نرفته و حل دیگر موارد منازعه مورد بحث قرار نگرفته‌است. با این حال، باید به این نکته توجه داشت که حل و فصل مناسب اختلافات هسته‌ای، به نوعی تغییر نگرش و افزایش اعتماد میان دو طرف خواهد انجامید. رسیدن به توافق جامع هسته‌ای، نشانی از قابل حل بودن سایر منابع منازعه به همراه خواهد داشت. در عین حال، همان‌گونه که برکوویچ بحث می‌کند، هرگونه حل و فصل منازعه باید با برآورده شدن نیازهای هویتی طرف‌های درگیر همراه باشد: «تا زمانی که طرف‌های درگیر در یک منازعه هویتی نسبت به نادیده گرفتن نیازهای هویتی خود نگران باشند، انگیزه کافی برای حل و فصل منازعه وجود نخواهند داشت» (Berkovitch, 1991: 295). از این رو است که نتیجه حل منازعه هسته‌ای باید انعکاسی از احترام به حق تعیین سرنوشت ایران باشد که در این مورد

خاص، به رسمیت شناخته شدن حق آن برای توسعه صلح‌آمیز فناوری هسته‌ای است. به این ترتیب، بلوغ به معنای اجبار یکی یا هر دو طرف درگیر در منازعه به مصالحه بر سر حقوق خود، به حل واقعی منازعه نخواهد انجامید و چه بسا به از سرگیری منازعه در آینده به بهانه‌ای دیگر و با شدت بیشتر بیانجامد.

در عین حال، در مورد نقش عناصر هویتی منازعه ایران و ایالات متحده نباید اغراق کرد. برخلاف منازعه‌های هویتی، منازعه ایران و ایالات متحده، در اصل یک منازعه بر سر منابع و موقعیت‌ها (مادی) و نه منازعه‌ای هویتی است. باید به این واقعیت توجه داشت که در بسیاری موارد، منازعه‌های مادی با گذر زمان ابعاد هویتی پیدا می‌کنند و از این رو نباید در اینگونه منازعه‌ها، هویت را بن‌مایه منازعه و ریشه اختلافات دانست. به عبارت دیگر، «هر اندازه یک منازعه حل نشده باقی بماند، احتمال ظهور دغدغه‌های هویتی در مورد آن بیشتر می‌شود؛ چرا که با مرور زمان، منازعه با درک طرف‌های درگیر از خود و دیگری گره می‌خورد» (Coleman and Love, 2007: 379). به این ترتیب، هرچند این واقعیت همواره مورد پذیرش بوده است که عناصر ایدئولوژیک و هویتی، بخشی از منازعه ایران و ایالات متحده را تشکیل می‌دهند، اما در مورد هر دو کشور، «عنصر منافع ملی در حوزه سیاست خارجی بر عنصر ایدئولوژی اولویت داشته است» (Vakili, 2005) و از این رو معیارهای ایدئولوژیک، در بسیاری موارد بنابر الزامات ژئواستراتژیک اعمال شده‌اند. با مطالعه شرایط حل منازعه ایران و ایالات متحده، چهار سناریو را می‌توان پیرامون حل منازعه هسته‌ای و اثر آن بر فرایند منازعه ایران و ایالات متحده در نظر گرفت. بنابر سناریوی اول، ایران و ایالات متحده موفق به حل مسالمت‌آمیز مسئله هسته‌ای می‌شوند و این موفقیت به سایر حوزه‌های اختلاف سرایت کرده و به سمت حل و فصل منازعه کلی دو کشور خواهیم رفت. براساس این سناریو، مذاکرات ایران و ۱+۵ به یک توافق نهایی و جامع خواهد انجامید، پرونده هسته‌ای ایران از شورای امنیت سازمان ملل خارج می‌شود و با نیل ایران به حق توسعه صلح‌آمیز برنامه هسته‌ای خود و برداشته شدن تحریم‌ها، ایران و ایالات متحده به سمت مراحل جدید اعتمادسازی خواهند رفت. حل مسئله هسته‌ای نشان خواهد داد که ایالات متحده تنها به دنبال بهانه‌ای برای سرنگون ساختن حکومت ایران

نیست و از راه گفت‌وگوهای سازنده و مستقیم، دو طرف می‌توانند به راه‌حل‌های قابل قبول برای سایر منابع اختلاف خود نیز برسند. براساس این سناریو، هرچند احتمالاً اختلافات دو طرف در برخی حوزه‌ها همانند فرایند صلح خاورمیانه و حقوق بشر به قوت خود باقی خواهند ماند، اما مناسبات، ماهیت منازعه‌آمیز خود را از دست خواهند داد. در سناریو دوم، مذاکرات هسته‌ای در نیل به یک توافق جامع ناکام خواهند ماند و حتی اگر این توافق حاصل شود، به صورت موفقیت‌آمیزی به اجرا در نخواهد آمد. شکست در حل مسئله هسته‌ای، منازعه کلی ایران و ایالات متحده را تشدید می‌کند، راه را بر ابتکارهای مصالحه‌جویانه می‌بندد و فرایند تنش‌زدایی موجود را به سمت بحران و نهایتاً جنگ تغییر می‌دهد.

در بین دو سناریوی اول و دوم، محتمل‌ترین سناریوها قرار می‌گیرند. بنابر یکی از آنها، مسئله هسته‌ای حل و فصل می‌شود، اما منازعه کلی ایران و ایالات متحده به قوت خود باقی خواهد ماند. در این سناریو، عناصر مقاومت در برابر مصالحه، ایماژهای منفی و دغدغه‌های هویتی بر فرصت‌های مشوقه ناشی از حل منازعه مانند تضمین امنیتی و توسعه اقتصادی برای ایران و ثبات منطقه‌ای برای ایالات متحده برتری خواهند یافت. به عنوان سناریوی آخر، می‌توان وضعیتی را تصور کرد که طی آن تلاش‌ها برای حل و فصل مسئله هسته‌ای شکست خواهند خورد، اما منازعه ایران و ایالات متحده همچنان میان دوره‌های جنگ سرد و تنش‌زدایی در نوسان خواهد بود؛ به گونه‌ای که نه تا مرحله جنگ تشدید شده و نه تا مرحله صلح پیش خواهد رفت. به این ترتیب، شکست مذاکرات هسته‌ای، به از سرگیری غنی‌سازی اورانیوم از سوی ایران و افزایش تحریم‌ها از سوی ایالات متحده خواهد انجامید؛ اما خطرهای تشدید منازعه تا مرحله رویارویی نظامی، بر دستاوردهای ناشی از آن غلبه کرده و از این رو دو کشور وارد دور سوم جنگ سرد خود خواهند شد.

نتیجه‌گیری

منازعه ایران و ایالات متحده دو چرخه جنگ سرد و تنش‌زدایی را پشت سر گذاشته و در آخرین مرحله تنش‌زدایی، با دستاوردهایی در حل منازعه هسته‌ای به عنوان



بخشی از منازعه کلی دو کشور همراه شده است. پیشرفت‌ها در حل منازعه هسته‌ای، به دلیل بلوغ منازعه ایران و ایالات متحده در نتیجه «بن‌بست آزاردهنده دوجانبه‌ای» است که دو کشور را به پذیرش مذاکرات جدی با هدف کاستن از تحریم‌ها برای ایران و تضمین صلح‌آمیز بودن فعالیت‌های هسته‌ای برای ایالات متحده متقاعد کرده است. این بن‌بست آزاردهنده برای ایران، در نتیجه فشار تحریم‌ها و مشکلات ایجاد شده بر سر راه موازنه‌سازی در برابر ایالات متحده، و برای آمریکا در نتیجه شکست سیاست تحریم در وادار ساختن ایران به رها کردن برنامه هسته‌ای خود و نیز ناکامی سیاست مهار ایران ایجاد شده است. در مورد ایران، تحریم‌های هسته‌ای، فروش نفت و دریافت ارز حاصل از فروش آن را دشوار ساخته و اقتصاد کشور را تحت فشار قرار داده است. علاوه بر این، در جریان رویارویی هسته‌ای با ایالات متحده، تلاش‌های ایران برای موازنه‌سازی، خنثی کردن و یا به حداقل رساندن فشارهای آمریکا با چالش مواجه شده و قدرت‌های بزرگ جهانی شامل اتحادیه اروپایی، چین و روسیه در تحریم کردن ایران با آمریکا همکاری کردند. این دو عامل در نهایت موجب شد ایران برای دستیابی به اهداف هسته‌ای خود راهی همکاری جویانه‌تر را در پیش بگیرد. در مورد ایالات متحده، بن‌بست آزاردهنده‌ای که به تغییر استراتژی آن در به رسمیت شناختن حقوق هسته‌ای ایران منجر شد، ناشی از پذیرش این واقعیت بود که تحریم‌ها در وادار کردن ایران به رها کردن برنامه هسته‌ای خود ناکام مانده‌اند. با وجود سیاست تحریم و تهدید، ایران به فعالیت‌های هسته‌ای خود ادامه داد و همزمان با شدت گرفتن تحریم‌ها تعداد سانتریفیوژهای خود را افزایش داد و بر ذخایر اورانیوم غنی شده خود افزود. این واقعیت زمانی که در کنار شکست سیاست سنتی مهار ایران قرار می‌گیرد، توضیح‌دهنده تغییر رفتار آمریکا در برخورد با ایران و آمادگی آن برای یافتن راهی میانه برای حل مسئله هسته‌ای ایران است. بن‌بست آزاردهنده دوجانبه، با فرصت‌های مشوقه دوجانبه در قالب برنامه عمل مشترک همراه شد و به این ترتیب ایران و ایالات متحده را به سمت حل و فصل منازعه هسته‌ای هدایت کرد. در صورتی که گام‌های برداشته شده برای حل منازعه هسته‌ای به توافق نهایی هسته‌ای بیانجامد، با برخی تغییرهای نگرشی همراه بوده و درجه‌هایی از

اعتمادسازی متقابل را میان نخبگان سیاسی دو کشور به همراه خواهد داشت. با وجود این، حل و فصل تدریجی منازعه کلی ایران و امریکا در پی حل مسئله هسته‌ای در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. مقاومت در برابر مصالحه در هر دو کشور ایران و امریکا وجود دارد. در چنین وضعیتی، تقویت گفتمان استقلال‌تعاملی در برابر گفتمان استقلال حداکثری در ایران می‌تواند چشم‌اندازهایی روشن‌تر را پیش‌روی حل منازعه ایران و ایالات متحده قرار دهد. در ایالات متحده نیز تضمین صلح‌آمیز ماندن فعالیت‌های هسته‌ای ایران، در کاستن از مقاومت‌ها در برابر مصالحه کلی با ایران موثر خواهد بود. آینده حل منازعه دو کشور، همچنین به بهبود برداشت‌ها و تصاویر منفی از آنها در چشم رقیب بستگی خواهد داشت؛ که خود تا اندازه‌ای معلول حل و فصل منصفانه مسئله هسته‌ای است. در نهایت، برای اینکه حل مناقشه اتمی فرصتی برای ارتقاء به حل و فصل نهایی منازعه ایران و ایالات متحده داشته باشد، می‌باید با احترام به دغدغه‌های هویتی ایران (حق تعیین سرنوشت و در اینجا حق توسعه فناوری هسته‌ای) همراه باشد. با توجه به تمامی این فرصت‌ها و تهدیدها، در مجموع چهار سناریو پیش‌روی حل مسئله هسته‌ای و آینده منازعه ایران و ایالات متحده قرار دارد. این سناریوها، از حل تدریجی منازعه کلی ایران و امریکا در نتیجه حل و فصل موفقیت‌آمیز مسئله هسته‌ای تا رویارویی نظامی در نتیجه شکست ابتکارهای حل منازعه هسته‌ای را در برمی‌گیرند. در میانه این دو، محتمل‌ترین سناریوها بر استمرار چرخه‌های جنگ سرد و تنش‌زدایی بدون توجه به موفقیت یا شکست مذاکرات هسته‌ای مبتنی هستند.

منابع

الف - فارسی

دنیای اقتصاد. ۲۹ دی ۱۳۹۳. رصد صادرات نفت پس از تحریم‌ها، <http://www.donya-e-eqtasad.com/news/854567/>.

ب - انگلیسی

- Aghazadeh, Mahdieh. 2013. A Historical Overview of Sanctions on Iran and Iran's Nuclear Program. *Akademik Araçtırmalar Dergisi*. 56.
- Aljazeera. January 23, 2014. **Rouhani: Possible to End US-Iran Animosity**, retrieved December 16, 2014, from <http://www.aljazeera.com/news/middleeast/2014/01/rouhani-iran-us-could-be-friends-201412219598385810.html>.
- Barnet, Rubin. 2008. **The U.S. and Iran in Afghanistan: Policy Gone Awry**, retrieved December 25, 2014, from http://web.mit.edu/cis/pdf/Audit_10_08_Rubin.pdf.
- Beeman, William. 2005. The "Great Satan" vs. the "Mad Mullahs": How the United States and Iran Demonize Each Other. **Westport, CT: Praeger**.
- Behravesh, Maysam. 2011. A Crisis of Confidence Revisited: Iran-West Tensions and Mutual Demonization. **Asian Politics & Policy**, 3.
- Carlsson, Per. 2006. **Ripe for Resolution? How the Recent Earthquake Impacted India-Pakistan Relations**. Retrieved December 15, 2014, from <http://kau.diva-portal.org/smash/get/diva2:6069/FULLTEXT01.pdf>.
- CNN. January 7, 1998. **Transcript of Interview with Iranian President Mohammad Khatami**. Retrieved April 14, 2014, from <http://edition.cnn.com/WORLD/9801/07/iran/interview.html>.
- Cohen, Ariel. 2010. **Russia's Iran Policy: A Curveball for Obama**, Retrieved

December 10, 2014, from [http:// s3. amazonaws. com/ thf_ media/ 2010/pdf/bg_2359.pdf](http://s3.amazonaws.com/thf_media/2010/pdf/bg_2359.pdf).

Coleman, Peter. & Lowe J. Krister. 2007. Conflict, Identity, and Resilience: Negotiating Collective Identities within the Israeli and Palestinian Diasporas. **Conflict Resolution Quarterly**, 24.

Country Risk Analysis. 2013. **Sanctions Isolating Iran**. Retrieved April 15, 2014, from [http:// www. ekn. se/ Global/ Landriskanalyser/ Mellan% C3%B6stern/Engelska/Iran2013engExtern.pdf](http://www.ekn.se/Global/Landriskanalyser/Mellan%C3%B6stern/Engelska/Iran2013engExtern.pdf).

Dowty, Alan. 2006. Despair is not Enough: Violence, Attitudinal Change, and 'Ripeness' in the Israeli -Palestinian Conflict. **Cooperation and Conflict**. 41.

Garver, John. 2013. China-Iran Relations: Cautious Friendship with America's Nemesis. **China Report**, 49.

Gody, Assi. 2012. **The Challenges of the United Nations in Conflict Resolution: The Case of Darfur**, Retrieved December 15, 2014, from [http:// i-rep. emu. edu. tr:8080/ jspui/ bitstream/ 11129/238/1/ Gody. pdf](http://i-rep.emu.edu.tr:8080/jspui/bitstream/11129/238/1/Gody.pdf).

Ekwuachi-Ford, Stella. 2009. The Role of Third Party Incentives in **Hurting Stalemate: A Critique of Ripeness Theory**, Ann Arbor, MI: ProQuest LLC.

Farra, Cannon. Q. 2011. U.S. Energy Sanctions and the Race to Prevent Iran From Acquiring Weapons Of Mass Destruction. **Fordham Law Review**, 79.

Fayazmanesh, Sasan. 2008. **The United States and Iran: Sanctions, Wars and the Policy of Dual Containment**, New York: Routledge.

Fayazmanesh, Sasan. 2003. The Politics of the U.S. Economic Sanctions against Iran. **Review of Radical Political Economics**. 35.

Friedman, George & Bhalla, Reva. May 16, 2007. **The United States, Iran and the Iraq Negotiation Process** Retrieved January 1, 2015, from [http:// www. stratfor. com/ united_states_iran_and_iraq_negotiation_process# axzz3NIIG4XRr](http://www.stratfor.com/united_states_iran_and_iraq_negotiation_process#axzz3NIIG4XRr).

Ivanov, I.S. 2014. **Modern Russian-Iranian Relations: Challenges and Opportunities**, Retrieved 3 January 2015 from [http:// russiancouncil. ru/ common/ upload/ WP14Russia- Iran- En. pdf](http://russiancouncil.ru/common/upload/WP14Russia-Iran-En.pdf).

Joint Plan of Action. 2014. Text retrieved March 10, 2014, from [http:// eeas. europa. eu/statements/docs/2013/131124_03_en.pdf](http://eeas.europa.eu/statements/docs/2013/131124_03_en.pdf).

Katzman, Kenneth. 2014. **Iran Sanctions**. Retrieved April, 12, 2014 from

- <https://www.fas.org/sgp/crs/mideast/RS20871.pdf>.
- Kozhanov, Nikolay A. 2011. U.S. Economic Sanctions against Iran: Undermined by External Factors. **Middle East Policy**, 18.
- Kriesberg, Louis. 1991. **Conflict Resolution Application to Peace Studies**, Peace & Change, 4 (16).
- Labott, Elise. April 15, 2009 **Obama Administration Opens Door for Iran** Retrieved December 12, 2014, from <http://edition.cnn.com/2009/POLITICS/04/15/obama.iran/index.html?eref=onion>
- Macaluso, Agnese. 2014. The Apparent Success of Iran Sanctions, Retrieved December 22, 2014, from http://thehagueinstituteforglobaljustice.org/cp/uploads/publications/Working-Paper-2-Iran-Sanctions_1409326879.pdf.
- Maloney, Suzanne. March 21, 2014. **Why Iran Style Sanctions Worked against Tehran (And Why They Might Not Succeed with Moscow)** Retrieved December, 29, 2014 from <http://www.brookings.edu/blogs/markaz/posts/2014/03/21-iran-sanctions-russia-crimea-nuclear>.
- Mcdermott, Nathan. 2011. **The Presidents and the Shah: The Impact of America's Iranian Policy on the Iranian Revolution**, Retrieved December 8, 2014, from <http://aladinrc.wrlc.org/bitstream/handle/1961/9949/McDermott,%20Nathan%20-%20Spring%20'11.pdf?sequence=1>.
- Moshirzadeh, Homeira. 2007. **Discursive Foundations of Iran's Nuclear Policy**, Security Dialogue, 38.
- Ohlson, Thomas. 2008. Understanding Causes of War and Peace. **European Journal of International Relations**, 14.
- Pillar, R. Paul. 2013. The Role of Villain: Iran and U.S. Foreign Policy. **Political Science Quarterly**, 128.
- Roshandel, Jalil. 2011. **Iran, Israel and the United States: Regime Security vs. Political Legitimacy**, California: Praeger.
- Rothman, Jay. & Marie, Olson L. 2001. From Interests to Identities: Towards a New Emphasis in Interactive Conflict Resolution. **Journal of Peace Research**, 38.
- Rothman, Noah. December 29, 2014. **Obama: Maybe we'll normalize relations with Iran next** Retrieved 30 December 2014 from <http://hotair.com/archives/2014/12/29/obama-maybe-well-normalize-relations-with-iran-next/>.
- Sadat, Mir H & Hughes, James P. 2010. U.S.-Iran Engagement through



- Afghanistan. **Middle East Policy**, 17.
- Shlapentokh, Dmitry. 2011. Putin's Moscow Approach to Iran: between Pragmatism and fear. **Journal of Balkan and Near Eastern Studies**, 13.
- Stimec, Arnaud. & Poitras, Jean. 2010. **Ripeness, Readiness and Grief in conflict analysis**. Paper Presented at the 23rd Annual International Association of Conflict Management Conference, Retrieved February 1, 2014, from <http://www.jasonjcampbell.org/uploads/chapterlexbks.pdf>.
- Swanström, Niklas L.P. & Weissmann, Mikael S. 2005. **Conflict, Conflict Prevention and Conflict Management and Beyond: a Conceptual Exploration**. Retrieved February 12, 2014 from http://www.silkroadstudies.org/new/docs/ConceptPapers/2005/concept_paper_ConfPrev.pdf.
- U.S. Department of State. 1998. **Secretary of State Madeleine K. Albright, Remarks at 1998 Asia Society Dinner**, Retrieved December 14, 2014, from <http://www.state.gov/1997-2001-NOPDFS/statements/1998/980617a.html>.
- U.S. Department of State. 2000. **Secretary of State Madeleine K. Albright, Remarks before the American-Iranian Council**, Retrieved December 15, 2014, from <http://www.state.gov/1997-2001-NOPDFS/statements/2000/000317.html>.
- U.S. Department of State. January 20, 2014. Implementation of the Joint Plan of Action from November 24, 2013 in Geneva Between the P5+1 and The Islamic Republic of Iran and Provision of Limited, Temporary, and Targeted Sanctions Relief Retrieved December 20, 2014, from <http://www.state.gov/r/pa/prs/ps/2014/01/220054.htm>.
- Vakili, Sanam. 2005. **Between Ideology and the National Interest: an Analysis of United States-Iranian Relations from 1989–2002** PhD thesis, John Hopkins University, Retrieved December 18, 2014 from <http://sunzi.lib.hku.hk/ER/detail/hkul/3633655>.
- Zartman, I. William. 2000. **Ripeness: The Hurting Stalemate and Beyond**. In Paul C. Stern and Daniel Druckman (eds.) *International Conflict Resolution after the Cold War*, Washington DC: National Research Council Press.
- Zartman, William. 2001. The Timing of Peace Initiatives: Hurting Stalemates and Ripe Moments. **The Global Review of Ethnopolitics** 1.